

مبانی فقهی حق سکوت متهم در دعاوی جزایی

تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۷

احمد حاجی ده‌آبادی*
روح‌الله اکرمی سراب**

۲۵

حقوق اسلامی / سال هفتم / شماره ۲۵ / تابستان ۱۳۸۹

چکیده

تحقق رسیدگی عادلانه در امور کیفری، منوط به رعایت حقوق اصحاب دعوا در جهت تأمین مطالبات به حق آنهاست. نظر به موقعیت حساس متهم در فرآیند مذکور، نظام‌های دادرسی برای حقوق وی اهمیت ویژه‌ای قائل شده‌اند. یکی از حقوق متهم، حق سکوت او در مقابل اتهام وارده است؛ بدین شرح که مقامات قضایی نمی‌توانند او را به پاسخ‌دادن مجبور کرده، خودداری وی از پاسخگویی را علیه او تفسیر کنند. بیش از هزار سال پیش که هنوز اساساً چنین حقی در نظام‌های کیفری دنیا برای متهمان شناخته نشده بود، فقه جزایی اسلام با بهره‌گیری از آموزه‌های آسمانی آن را مورد تبیین قرار داده است تا به گونه مطلوبی زمینه اجرای عدالت را در جامعه مهیا سازد. در نوشتار حاضر، حق سکوت متهم بر حسب تقسیم‌بندی جرایم از جهت «حق‌الله» یا «حق‌الناس» مطرح نظر بوده، همچنین مبانی و دلایل آن مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: فقه، حقوق جزا، دادرسی کیفری، حق سکوت، متهم.

* استادیار دانشگاه تهران - پردیس قم (ahajidehabadi@yahoo.com).

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم و مدرس دانشگاه (akramisarab@yahoo.com).

مقدمه

یکی از مسائل مهم در عرصه حقوق جزای شکلی، موضوع حقوق دفاعی متهم است که در مصادیق گوناگونی نمود می‌یابد. عدم توجه به این حقوق باعث خواهد شد که روند دادرسی کیفری از مسیر عدالت خارج شود و نتوان به اهداف مورد نظر از اعمال مقررات جزایی نایل شد. یکی از حقوقی که زمینه برخورداری متهم را از یک وضعیت دفاعی مطلوب مهیا می‌سازد «حق سکوت» (the right to silence) است؛ یعنی چنانچه علیه شخصی اتهامی مطرح شود، با توجه به اینکه اصل بر براءت وی است، تکلیفی به پاسخگویی به منظور دفاع از خود در مقابل اتهام وارده ندارد؛ بنابراین مقام قضایی نیز حق اجبار متهم به دادن پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده را ندارد. از این رو برخی از حقوقدانان اظهار داشته‌اند که سکوت و یا پاسخ‌ندادن به پرسش‌ها از حقوق دفاعی متهم به شمار می‌آید و باید محترم شمرده شود (آخوندی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳).

نوشتار حاضر درصدد بررسی موضع فقه شیعه درباره موضوع حق سکوت متهم است تا از این راه زمینه‌آشنایی با موازین فقهی ناظر بر موضوع را که قاعدتاً باید مبنای نظام قانونگذاری در کشور ما قرار گیرد، فراهم شود؛ بنابراین باید توجه داشت که فقها درباره حق سکوت متهم بر حسب نوع جرم ارتكابی، قائل به تفصیل شده‌اند؛ بدین معنا که درباره جرایم واجد جنبه حق‌الله، آشکارا حق متهم را برای عدم الزام به پاسخگویی مورد پذیرش قرار داده‌اند؛ ولی در عرصه جرایم واجد جنبه حق‌الناس، به دلیل آنکه پذیرش این حق، مستلزم تضييع حقوق بزه‌دیده خصوصی است، حسب مورد برخوردهای متمایزی مطمح نظر قرار گرفته است.* روش بحث در هر قسمت بدین‌گونه است که نخست بررسی خواهد شد که آیا مقام قضایی می‌تواند متهم یا مظنون را بر پاسخگویی وادارد؟ آنگاه حکم تکلیفی ناظر بر متهم از این جهت که آیا جایز است سکوت کند و یا دادن پاسخ به پرسش‌های مقام قضایی بر او واجب است،

* شایان ذکر است بررسی ملاک تشخیص جرایم واجد جنبه حق‌الله و حق‌الناس، مسئله مهمی است که بررسی آن خارج از موضوع مقاله حاضر بوده، نیازمند تحقیق مستقل است؛ بنابراین بدون پرداختن به آن، وضعیت حق سکوت متهم را در قلمرو این دو دسته از جرایم به تفکیک مورد اشاره قرار خواهیم داد.

مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در پایان، اثر وضعی سکوت متهم از این جهت که آیا می‌تواند دلیل یا قرینه‌ای بر بزهکاری وی قلمداد شود یا خیر، مطالعه خواهد شد.

۱. مفهوم حق سکوت

درباره مفهوم حق سکوت، اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی معتقدند اصطلاح «حق سکوت» بیانگر مجموعه‌ای از حقوق است که در مراحل گوناگونی از فرآیند عدالت کیفری مطرح می‌شوند که عبارت‌اند از: ۱. مصونیتی عام که همه اشخاص در برابر مجبورشدن ناشی از رنج مجازات به منظور پاسخگویی به پرسش‌های ارائه‌شده توسط دیگران دارند؛ ۲. مصونیتی عام که همه اشخاص در برابر مجبورشدن ناشی از رنج مجازات به منظور پاسخگویی به پرسش‌هایی دارند که پاسخ به آنها باعث مجرم قلمدادشدن ایشان می‌شود؛ ۳. مصونیتی خاص که همه اشخاص مظنون به ارتکاب جرم، هنگام بازجویی توسط افسران پلیس و سایر افرادی که از چنان اقتداری برخوردارند، در برابر مجبورشدن ناشی از رنج مجازات به منظور پاسخگویی به هر نوع پرسشی دارند؛ ۴. مصونیتی خاص که متهمان تحت محاکمه در برابر اجبار به ارائه مدارک و مجبورشدن ناشی از رنج مجازات به منظور پاسخگویی به پرسش‌هایی که آنها را در جایگاه متهم قرار می‌دهد، دارند؛ ۵. مصونیتی خاص که افراد متهم‌شده به جرایم جنایی از ناحیه پلیس در برابر اجبار به پاسخگویی به پرسش‌های اساسی ناظر بر جرم نسبت داده‌شده به آنها از سوی افسران پلیس و دیگر افرادی که از چنان اقتداری برخوردار هستند، دارند؛ ۶. مصونیتی خاص که متهمان تحت محاکمه در برابر برداشت‌های نامطلوب از استنکاف ایشان در پاسخگویی به پرسش‌های طرح‌شده قبل از محاکمه و یا ارائه مدارک حین محاکمه، دارند (Jayawickrama, 2002, P. 579).

تدقیق در تعریف مزبور مشخص می‌کند که حق سکوت را بر حسب «موضوع پرسش»، «وضعیت پرسش‌کننده» و «وضعیت پرسش‌شونده» دسته‌بندی کرده‌اند. برخی از مصادیقی که در تعریف مزبور برای حق سکوت بیان شده است، خارج از مباحث ناظر بر رسیدگی‌های کیفری است و الزاماً جنبه حقوقی ندارند؛ به عنوان مثال، مصداق نخست مفهوم عدم امکان الزام هر شخص - اعم از متهم و یا غیرمتهم - به پاسخگویی

به هرگونه پرسشی - خواه درباره اتهام کیفری و خواه غیر آن - از هر پرسش‌کننده‌ای - خواه مقام رسمی و خواه افراد عادی - است. چنین تعریف موسعی از حق سکوت در پژوهش‌های حقوقی، ارزش علمی چندانی ندارد و حتی ایرادهایی نیز بر آن وارد شده است؛ به عنوان مثال، اینکه حق سکوت متضمن امکان پاسخ‌دادن به هرگونه پرسشی باشد، در برخی رویه‌های قضایی مورد نقد قرار گرفته است؛ مثلاً در دعوای هیینی (Heaney) به طرفیت دولت ایرلند در سال ۱۹۹۴، دیوان عالی این کشور مقرر داشت که حق سکوت فقط مسائلی را دربرمی‌گیرد که پلیس می‌تواند آنها را به عنوان دلیل ارائه دهد و به عبارتی پاسخ به آنها مصداق خودمتهم‌سازی (self incrimination) باشد؛ ولی پاسخ به پرسش‌هایی مانند نام، آدرس، تاریخ تولد یا تابعیت که معمولاً نمی‌توانند دلیلی بر توجه اتهام به گوینده باشند را شامل نمی‌شود (Heaney v Ireland, 1994). با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد بتوان معنای مضیقی از حق سکوت ارائه کرد که موضوع مطالعات حقوق کیفری و بالتبع، نوشتار حاضر باشد و آن عبارت است از: «حق دفاعی متهم مبنی بر امکان امتناع از پاسخ‌دادن به پرسش‌های مطرح شده از سوی مقامات رسمی که قابلیت به‌کارگیری آنها بر ضرر وی در جریان دعوای کیفری وجود داشته باشد». حق سکوت با معنایی که از آن بیان شد، به عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر توصیف شده است (Hocking & Leigh Manville, 2001, P. 66). به گونه‌ای که قضات دیوان اروپایی حقوق بشر در دعوای مورای (Murray) به طرفیت دولت انگلیس در سال ۱۹۹۶، آن را به عنوان ضابطه‌ای بین‌المللی که در قلب مفهوم دادرسی عادلانه موضوع ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر قرار دارد، معرفی کرده‌اند (Gordon & Ward, 2000, P. 190). محققان ریشه حق مزبور را که برخی پیشینه آن را به انگلستان در دوره قرون وسطی برگردانده‌اند (Rao, 2002, P. 3)؛ همانند حق مصونیت در برابر خودمتهم‌سازی (the privilege against self incrimination) در فرض براءت (the presumption of innocence) دانسته‌اند (Ann Hocking & Leigh Manville, 2001, P. 64)؛ بدین معنا که چون اصل بر براءت متهم است و این مقام تعقیب است که باید مجرمیت او را اثبات کند؛ پس متهم، تکلیفی به ارائه پاسخ به پرسش‌هایی که اتهام را متوجه او می‌سازد، ندارد.

یافتن پاسخ اینکه آیا نظام‌های حقوقی معاصر، حق سکوت را برای متهمان به رسمیت می‌شناسند یا خیر، مستلزم تجزیه و تحلیل ابعاد حق مزبور از یک سو و بررسی موضع نظام‌های حقوقی در قبال ابعاد مورد نظر است.

حق سکوت دارای دو جنبه است:

جنبه نخست، اینکه اشخاص مظنون و متهم حق دارند در پاسخ به پرسش‌های پلیس و مرجع قضایی، هیچ سخنی نگویند (جنبه مثبت). درباره این جنبه که نمودی از مصونیت افراد در برابر الزام به خودمته‌سازی است، بسیاری از نظام‌های حقوقی آشکارا آن را در مجموعه مقررات خود مورد پذیرش قرار داده‌اند که براساس آن، مراجع رسیدگی حق اجبار متهم را به پاسخگویی ندارند. اجبار مزبور اعم از اجبار جسمانی و روانی است؛ ولی درباره همین بُعد نیز مشاهده می‌شود که رویه قضایی برخی کشورها رعایت آن را ضروری ندانسته‌اند؛ به عنوان مثال، اخیراً در کانادا در پرونده‌ای، شخصی به نام جاگروپ سینگ (Jagrup Singh) به اتهام قتل قربانی به نام ریک لاف (Rick Lof)، تحت تعقیب قرار گرفته بود. وی در مرحله تحقیقات پلیسی، از دادن پاسخ امتناع کرده، به دفعات بر برخورداری خود از حق سکوت و عدم تمایل خویش بر پاسخگویی درباره اتهام تأکید کرده بود؛ ولی افسر مستنطق، بدون توجه به آن بر بازجویی خویش ادامه داد تا اینکه قاضی دادگاه با توصیف اقدام پلیس به عنوان تلاشی در جهت تحصیل اقرار بدون مهم‌دانستن سایر مسائل، حکم محکومیت نامبرده را صادر کرد. دیوان عالی کشور مزبور نیز طی حکم شماره ۳۱۵۵۸ مورخ ۲۰۰۷/۱۱/۱، ضمن ابرام رأی محکومیت صادره، مقرر داشت که پلیس می‌تواند به رغم تأکید مظنون بر برخورداری از حق سکوت، به بازجویی خود ادامه دهد و این امر را نافی حق سکوت متهم ندانسته است (Jagrup Singh v Her Majesty The Queen, 2007)، در پرونده مزبور، در واقع جنبه مثبت حق سکوت متهم نادیده انگاشته شده است؛ زیرا زمانی که متهم بارها بر عدم تمایل خود بر پاسخگویی درباره اتهام خویش تصریح می‌ورزد، استمرار پرسش از وی و اصرار بر بازجویی جز تحت فشار روانی قراردادن متهم برای واداشتن او به دادن پاسخ، نخواهد بود؛ ولی به طور اجمال، جنبه مثبت حق سکوت مبنی بر آزادی در امتناع از پاسخگویی و عدم امکان اجبار متهم بر آن، در اغلب نظام‌های حقوقی رعایت می‌شود.

جنبه دوم حق سکوت آن است که مراجع قضایی نمی‌توانند سکوت متهم را به عنوان دلیلی علیه وی در دادرسی جزایی استفاده کنند (جنبه منفی). این جنبه از حق سکوت چندان مورد استقبال سیستم‌های حقوقی واقع نشده است؛ زیرا غالباً گفته می‌شود که سکوت متهم دلیل بر مجرمیت اوست؛ با این استدلال که چنانچه شخص بزه‌ناکرده‌ای با ایراد اتهام بزهکاری مواجه شود، سعی خواهد کرد همکاری‌اش را با مقامات نشان دهد و افراد از وی انتظار دارند که بر بی‌گناهی خود احتجاج کند (Palmer, 2001, P. 160). بر این اساس، بتام - فیلسوف صاحب‌نام غربی - اظهار می‌دارد: «به همان اندازه که بزه‌ناکرده، حق سخن‌گفتن را مطالبه می‌کند، بزهکار نیز خواستار برخورداری از امتیاز سکوت است» (Bentham, 1825, P. 241). این طرز فکر باعث شده است تا سکوت در برابر ایراد اتهام را به عنوان رفتاری قلمداد کنند که با بزهکاری متهم، تناسب بیشتری دارد تا با بزه‌ناکردگی وی؛ بنابراین سکوت را به منزله یک پذیرش غیررسمی (informal admission) یا پذیرش عملی (admission by conduct) ارتکاب جرم توصیف کرده‌اند (Roberts & Redmayne, 2007, P. 41). پیش‌تر در حقوق انگلیس و ولز، هیئت‌های منصفه در رسیدگی‌های کیفری می‌دانستند که نمی‌توانند سکوت متهم را علیه او تفسیر کنند؛ ولی با تصویب قانون عدالت جزایی و نظم عمومی (the criminal justice and public order act) در سال ۱۹۹۴ - مواد ۳۴ تا ۳۸ - اجازه چنین برداشتی از سکوت متهم را به هیئت منصفه داده‌اند و در حقیقت سکوت به اماره‌ای بر مجرمیت (circumstantial evidence of guilt) تبدیل شده است (Palmer, 2001, P. 161 / Duff and et.al, 2007, P. 150). در دعوای مورای به طرفیت دولت انگلیس در سال ۱۹۹۶ که پیش‌تر اشاره شد، دیوان اروپایی حقوق بشر به رغم پذیرش اینکه نمی‌توان فقط بر مبنای سکوت، حکم به محکومیت متهم داد؛ ولی سکوت را به عنوان قرینه و مؤیدی برای ادله ارائه‌شده علیه متهم، معتبر تلقی کرد (Mensah, 2002. P. 662). در ایرلند نیز طبق بخش چهارم قانون عدالت جزایی اصلاحی ۲۰۰۷، در دعوای مربوط به جرایمی که مجازات زندان آنها پنج سال به بالاست، اجازه تفسیر سکوت متهم در شرایط خاص علیه او داده شده است؛ به عنوان نمونه، سکوت متهم در برابر پرسش‌های مربوط به حضور او در مکان خاص هنگام

وقوع جرم و در تصرف داشتن شیء خاصی که می‌تواند در ارتباط با مداخله متهم در ارتکاب جرم تلقی شود، می‌توانند علیه متهم تفسیر شوند.

از موارد دیگری که سکوت متهم می‌تواند به ضرر وی تفسیر و تعبیر شود، مسئله استناد به دفاع است؛ بدین شرح که گفته شده است سکوت متهم می‌تواند در صحت دفاعی که بعداً وی به آن استناد می‌کند، شبهه ایجاد کند؛ زیرا اگر وقایع تشکیل دهنده دفاع واقعیت داشتند، متهم نباید در مراحل بازجویی سکوت می‌کرد و به آنها استناد می‌کرد (Palmer, 2001, P. 161). با وجود این، برخی نظام‌های حقوقی دیگر با تفسیر سکوت علیه متهم مخالفت کرده‌اند؛ به عنوان مثال، در حقوق استرالیا در دعوی پتی و مایدن به طرفیت دولت در ۱۹۹۱ (Petty & Maiden v R, 1991)، بیشتر قضات اظهار داشتند که تفسیر سکوت علیه متهم باعث فرسایش حق سکوت یا بی‌اعتباری آن خواهد شد؛ بنابراین استیفای حق سکوت از سوی متهمان نمی‌تواند هرگز علیه آنها تفسیر شود. ماده ۸۹ قانون مدارک یکنواخت این قاعده حقوق عرفی را در استرالیا حفظ کرده است (Ibid).

در حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران، حق سکوت متهم به روشنی مورد پذیرش قرار نگرفته است؛ ولی برخی از حقوقدانان از مفاد ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط کرده‌اند که متهم حق سکوت دارد (گلدوست جویباری، ۱۳۸۶، ص ۶۹). براساس ماده مذکور: «چنانچه متهم از دادن پاسخ امتناع کند، امتناع او در صورت مجلس قید می‌شود». مستنبط از ماده مذکور آن است که در صورت امتناع متهم از پاسخ‌دادن، مقام قضایی فقط می‌تواند مراتب را در صورتجلسه قید کند و حق ندارد شخص را به پاسخ‌دادن الزام کند. در برخی از نظام‌های حقوقی مانند فرانسه، آلمان و سوریه، قانونگذار مقام قضایی را مکلف کرده است که حق سکوت متهم را به وی اعلام کنند (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶). همانند چنین تکلیفی در مقررات کنونی کشور ما مشاهده نمی‌شود؛ ولی در ماده ۲۹-۱۲۵ لایحه جدید آیین دادرسی کیفری که هم‌اکنون برای بررسی به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده است، تکلیف اعلام حق سکوت متهم از سوی مقام قضایی مورد توجه قرار گرفته، چنین آمده است: «بازپرس پیش

از شروع به تحقیق، به متهم تفهیم می‌کند که می‌تواند سکوت اختیار کند. در صورت سکوت، مراتب در صورتمجلس قید می‌شود».

۲. حق سکوت متهم در جرایم واجد جنبه حق الله

همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، بحث را درباره هر دسته از جرایم در سه عرصه بررسی می‌کنیم:

۲-۱. لزوم رعایت حق سکوت متهم از سوی مقام قضایی

فقها درباره جرایم دارای جنبه حق الله، معتقدند متهم دارای حق سکوت است؛ بنابراین مقام قضایی حق ندارد وی را به پاسخ‌دادن در مقابل اتهام وارده ملزم کند. فقها مطلب مذکور را با عباراتی تقریباً مشابه مانند «لا یلزم الجواب» (طوسی، ۱۴۲۸، ص ۵۷۸)، «لم یکلف البیان» (حلی، ۱۴۱۵، ص ۱۵۵ / کاشانی (فیض)، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۰۷)، «لم یطالب بالبیان» (حلی، ۱۴۲۲، ص ۳۱۴) و «فلا یجب الزامه بالبیان» (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ص ۱۵۰) مطرح کرده‌اند. درباره مبنای حق مذکور به چند دلیل استناد شده است:

۱. اصل ممنوعیت اجبار مسلم به بیان: برخی از فقها در تأیید حکم عدم امکان الزام متهم به دادن پاسخ، به اصل استناد کرده‌اند (نجفی، [بی‌تا]، ج ۴۱، ص ۲۸۵ / سبزواری، ۱۴۱۷، ص ۲۵۴) و درباره اینکه مقصود از اصل چیست، یکی از فقهای معاصر فرموده‌اند ظاهراً مقصود از آن، اصل عدم جواز اجبار مسلم به بیان است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۱۶۴)، برخی نیز معتقدند چنانچه اصل، ناظر بر موضوع وجوب تکلیف به بیان باشد، مقصود اصل برائت است (ساریخانی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲-۱۲۳)؛ ولی به نظر می‌رسد از اصل، اصل عدم ولایت مورد نظر بوده است که یکی از نتایج آن نیز حکم منع اجبار دیگران به بیان است؛ زیرا داشتن چنین حقی مستلزم داشتن ولایت بر آنهاست.

۲. اصل حرمت تجسس: یکی از اصول مهم منعکس در آموزه‌های اسلامی، ممنوعیت تجسس درباره اعمال، اقوال و عقاید مردم است. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲ از سوره مبارکه حجرات می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ ان بعض الظنّ اثمٌ ولا تجسسوا...؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گمانه‌زنی بسیار پرهیزید چرا که بعضی

گمان‌ها درباره افراد گناه است و در کار دیگران کنجکاو ی نکنید...». در روایت نیز آمده است: «... و لا تتبعوا عثراتهم، فإنه من يتبع عشرة مؤمن يتبع الله عشرته و من يتبع الله عشرته فضحة في بيته؛ دنبال لغزش‌های مؤمنین نگردید؛ زیرا هرکس لغزش مؤمن را دنبال کند، خدای تعالی لغزش وی را دنبال می‌کند و هرکس که خدا لغزش او را دنبال کند، او را [ولو] در خانه‌اش مفتضح می‌سازد» (نوری، ۱۴۰۷، ص ۱۰۹)؛ بنابراین به نظر می‌رسد مقتضای اصل مزبور آن است که در درجه اول در اسلام حق پیگیری و تفتیش برای متهم کردن و احراز جرایم و تخلفات اشخاص به رسمیت شناخته نشده است؛ بر این اساس در نامه حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک / شتر آمده است: «علیک تطهیر ما ظهر لک، والله یحکم علی ما غاب عنک فاستر العورة ما استطعت؛ شما مکلف به آنچه که آشکار است می‌باشی و خداوند تعالی بر آنچه که از تو پنهان است، حکم می‌کند و تا می‌توانی اسرار و عیوب مردم را مستور بدار» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵، ص ۴۰۴).

در مرحله دوم، مستفاد از اصل آن است که در مواردی که شخصی در معرض اتهام قرار می‌گیرد و دلیلی مبنی بر اثبات آن وجود ندارد، باید به براءت وی نظر داد و نباید به هر روشی از جمله اجبار وی برای پاسخگویی، به کنکاش درباره اتهام وارد پرداخت؛ از این رو مشاهده می‌شود که فقها در مواردی به منظور عدم تحقیق درباره جرم و تبرئه متهم به اصل منع تجسس استناد کرده‌اند؛ به عنوان مثال، درباره اینکه در اتهام زنا چنانچه شهود به دیدن مقاربت گواهی ندهند، به استناد حرمت تجسس برای اثبات زنا، حکم به عدم جواز پرسش از گواهان در این باره شده است و متهم را سزاوار حدّ ندانسته‌اند (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۱، ص ۲۰۳).

۳. قاعده درأ: یکی دیگر از دلایلی که مستمسک عدم امکان اجبار متهم به پاسخ‌دادن قرار گرفته است، قاعده «تدرأ الحدود بالشبهات» است (نجفی، [بی تا]، ج ۴۱، ص ۲۸۵ / سبزواری، ۱۴۱۷، ص ۲۵۴) که براساس آن در صورت وجود شبهه باید حکم به سقوط کیفر داد. به نظر می‌رسد در تبیین این استدلال می‌توان گفت از آنجا که مطابق قاعده مزبور، دادگاه در صورت عروض شبهه باید حکم به دفع مجازات را صادر کند؛ بنابراین اجرای این قاعده ایجاب می‌کند که هرگاه اتهامی بدون دلیل بر علیه شخصی مطرح شود و ارتکاب جرم از ناحیه وی قطعی نباشد، متهم را تبرئه

کنیم؛ از این رو مجبور کردن شخص به پاسخ‌دادن به اتهامات وارده چیزی جز عدول از مفاد قاعده در آن نخواهد بود.

۴. روایات وارده: برخی از روایات برای تقویت قول به عدم لزوم مجبور کردن متهم به پاسخ‌دادن مورد استفاده قرار گرفته‌اند. انس بن مالک روایت می‌کند:

نزد پیامبر اکرم ﷺ بودم که مردی آمد و گفت: یا رسول‌الله! من مرتکب جرم مستوجب حد شده‌ام، پس حد را بر من اجرا فرما؛ ولی نام آن حد را ذکر نکرد. راوی می‌گوید: آن شخص همراه پیامبر ﷺ نماز را خواند و پس از نماز رو به پیامبر اکرم کرده و گفت: یا رسول‌الله! من مرتکب جرم مستوجب حد شده‌ام؛ پس آنچه را در کتاب الهی آمده، بر من اقامه فرما. حضرت فرمود: آیا همراه ما نماز نخواندی؟ مرد پاسخ داد: آری! حضرت فرمودند: «فان الله قد غفر لك ذنبا [حدک]» (بخاری، ۱۴۰۷، ص ۵۸۴).

تقریر استدلال به روایت مذکور بدین‌گونه است که هرچند شخص با یک مرتبه اقرار به ارتکاب جرم مستوجب حد، خود را در مظان اتهام قرار داده بود؛ ولی مشاهده می‌شود که حضرت ﷺ ایشان را ملزم به بیان نوع جرم ارتکابی نمی‌کنند؛ بنابراین به طریق اولی، در جایی که متهم اساساً به ارتکاب جرم اقرار نمی‌کند، نمی‌توان او را به پاسخگویی در برابر اتهام وارده مجبور کرد.* در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین نقل شده است که ایشان فرمودند:

من أتى منكم شيئاً مما يوجب عليه حداً أو عقاباً فليستتر بظل الله عزوجل و يتوب إليه فيما بينه و بينه فإنه أقرب إلى الله عزوجل من إظهارة ما ستر عليه ولا يبد أحدكم صفحته بالذنوب فإنه من أبدى صفحته لأقامة الحد عليه هلك و لم يصبر على الحق فيه (مفید، ۱۴۱۷، ص ۷۷۷).

در روایت مذکور، متهم به عدم اظهار جرم ارتکابی ترغیب شده، سکوت وی را بر اقرارش ترجیح داده است؛ بنابراین می‌توان از آن چنین استنباط کرد که زمانی که متهم به عدم افشای جرم ارتکابی سفارش شده است، مقام قضایی مجاز نخواهد بود او را ملزم کند تا درباره اتهام وارده توضیح دهد. در روایت دیگری نیز آمده است:

* به لحاظ وجود این احتمال که ممکن است مبنای عمل پیامبر گرامی اسلام ﷺ در عدم الزام شخص به بیان نوع جرم ارتکابی، مواردی مانند مناسب نبودن تعقیب باشد؛ بنابراین استنتاج چنین اولویتی محل تأمل خواهد بود.

شخصی نزد حضرت علیؓ چهار مرتبه به زنا اقرار کرد که امام هر بار امر به بازگشت او می‌کرد و بعد از اقرار چهارم، امامؓ فرمودند: چقدر زشت است که مردی از شما مرتکب برخی از چنین گناهانی شده، سپس خود را در ملأ عام رسوا می‌کند! چرا در خانه توبه نمی‌کند؟ به خدا سوگند، توبه‌اش بین خود و خداوند بهتر از آن است که حد را بر او اقامه نمایم (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۱۸۸).

برخی از فقها در احتجاج به چنین روایاتی بیان داشته‌اند که با توجه به اینکه در این موارد در جرم و تصمیم قطعی مقرر ایجاد تردید می‌شود؛ پس درباره شخصی که سکوت می‌کند، چگونه باید عمل کرد؟ بنابراین وقتی در این موارد چنین رویه‌ای به کار گرفته می‌شود، حتی اگر قائل شویم که اینگونه برخورد مستحب و نه واجب است، به طریق اولی در جایی که شخص به جرم خاصی اقرار نمی‌کند، مجبور کردن وی به پاسخ‌دادن در مقابل اتهام وارده، واجب نخواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۱۶۶).

نکته قابل توجه در فقه جزایی اسلام آن است که حتی وقتی شخص متهم از حق خود مبنی بر پاسخ‌دادن به اتهام وارده صرف‌نظر کرده، به ارتکاب جرم اقرار کند، مرجع قضایی کماکان به رعایت حق سکوت متهم مکلف خواهد بود؛ یعنی از نظر مقررات فقهی، جرایم مستوجب حد از راه اقرار ثابت نخواهند شد، مگر آنکه به نصاب معین برسد. در چنین مواردی حتی اگر متهم بدون تعیین نوع جرم مستلزم حد، یک مرتبه به ارتکاب آن اقرار کند، از نظر فقهای امامیه همان دلایلی که در فرض عدم اقرار متهم، اجبار وی را به پاسخگویی ممنوع می‌ساخت، در اینجا نیز جاری است؛ بنابراین دادرس پرونده باز هم نمی‌تواند متهم را به پاسخ‌دادن برای تعیین نوع جرم ارتكابی اجبار کند و حتی در این باره ادعای عدم خلاف شده است (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۲۴ / همان، ۱۴۰۹، ص ۳۳۶).

اکنون نوبت به بررسی این موضوع می‌رسد که آیا اعلام حق سکوت به متهم در جرایم واجد جنبه حق‌الله و جاهت دارد یا خیر؟ در این باره به نظر می‌رسد: اولاً، با توجه به آنکه در تتبع انجام‌شده در نصوص وارده، منعی درباره اعلام حق سکوت به متهم مشاهده نمی‌شود؛ پس اصل اباحه ایجاب می‌کند که اعلام حق سکوت به متهم را جایز و بدون اشکال بدانیم؛ ثانیاً، علاوه بر آنچه بیان شد، مستفاد از برخی روایات

اینکه تلاش شده است تا متهمان به کتمان جرایم ارتكابی، خود ترغیب شوند و حتی در اراده ایشان برای آشکارکردن آن ایراد تردید شود، به گونه‌ای که برخی از فقها استحباب اعراض از شخص را تصریح کرده‌اند (کاشانی (فیض)، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۰۷)؛ بر این اساس به نظر می‌رسد اعلام حق سکوت به متهم در واقع خود نوعی اقدام عملی در جهت این رویه اسلامی تلقی می‌شود که نه تنها اشکالی بر آن وارد نیست، بلکه مطلوب نیز هست.

۲-۲. حکم تکلیفی متهم درباره سکوت

حال که از ادله موجود، حرمت اجبارکردن متهم به پاسخگویی درباره اتهام وارده از سوی مقام قضایی در جرایم حق‌الله استنتاج شد، این پرسش مطرح می‌شود که شخص متهم در این باره، مشمول کدام یک از احکام تکلیفی است؟ هرچند موضوع مزبور بدین لحاظ که به روابط میان فرد و خداوند متعال محدود است، از شمول مطالعات حقوقی که بر روابط میان اعضای جامعه ناظر بوده، خارج است؛ ولی بررسی اجمالی آن بدون فایده نخواهد بود. در پاسخ به این پرسش باید میان دو وضعیت متفاوت به تفصیل قائل شد:

الف) در جایی که فردی مرتکب جرم واجد جنبه حق‌الله شده، ولی هنوز اتهامی متوجه او نشده است، برای یافتن حکم فرض مذکور باید به بررسی ادله موجود پرداخت. در روایات وارده، افراد از اینکه به بیان جرایم ارتكابی بپردازند، نهی شده‌اند و به مستور نگه‌داشتن آن، امر شده‌اند؛ بنابراین کسانی که خلاف این دستور را انجام می‌دادند، مورد سرزنش قرار می‌گرفتند. در این جهت ممکن است گفته شود چون نهی وارده افاده حرمت می‌کند، پس سکوت بر متهم واجب است؛ از همین رو برخی از فقها در تأیید حکم ثبوت تعزیر برای کسی که به جرم باعث حد اقرار کرده، ولی تعداد اقرارهای او به نصاب معتبر نرسیده است، چنین استدلال کرده‌اند:

اقرار به گناه، معصیت است؛ زیرا چنین کاری علاوه بر آنکه تجری و بی‌احترامی به خداوند متعال و مصداق اشاعه فحشاست، با داشتن عدالتی که لازمه آن ستر و عفاف است، منافات دارد (خویی، ۱۴۲۲، ص ۴۱۰).

برخی از فقها نیز بر همین مبنا درباره مرتد فطری که توبه کرده است، حکم داده‌اند که جایز نیست وی جان خود را در معرض مجازات اعدام قرار دهد (آملی، ۱۴۰۶، ص ۳۷۰). برخی دیگر از فقها در تفسیر امر وارده در روایات مبنی بر عدم اظهار جرایم ارتكابی، بیان داشته‌اند که حداقل مراتب امر استحباب است (نجفی، [بی‌تا]، ج ۴۱، ص ۲۸۵)، بدون آنکه آشکارا امر مطرح شده را بر حکم استحباب ناظر بدانند. با وجود این، چنانچه امر وارده را متضمن حکم وجوب ندانیم، می‌توان اظهار جرم ارتكابی را مشمول حکم جواز دانست. بر همین مبنا برخی از فقها با استفاده از موثقه *ابوالعباس* معتقدند برای متهم جایز است که اجرای حد را بر خود مطالبه کند (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۶۱) که لازمه مطالبه اجرای حد، بیان جرم ارتكابی است. در مقام ارزیابی احوال مزبور، به نظر می‌رسد قدر متیقن آن است که به لحاظ فقدان دلیل بر وجوب اقرار به جرم ارتكابی از سوی متهم، مورد مشمول اصل برائت از وجوب شده است؛ بنابراین اظهار جرم واجب نیست و این اشکال که چون اجرای حدود الهی واجب است، پس اقرار به آنها نیز واجب است، مردود می‌باشد؛ زیرا حکم وجوب ناظر بر تکلیف مجری حدود است؛ ولی دلالتی بر خود مرتکب ندارد (حکیم، ۱۴۱۶، ص ۱۲۵ / حسینی شبّر، ۱۳۸۳، ص ۵۶۹-۵۷۰). اما در اینکه سکوت، مشمول کدام یک از احکام جواز، استحباب، کراهت یا حرمت است؟ به نظر می‌رسد هرچند مقتضای اصل جواز، اباحه است؛ ولی با توجه به نهی از اظهار جرم در روایات وارده، دست کم باید نهی مذکور را حمل بر کراهت کرده، پس سکوت را مستحب بدانیم؛ زیرا لحن موثقه *ابوالعباس* مبنی بر اینکه «لو استتر ثم تاب كان خيراً له» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۳۷)، به گونه‌ای است که ظاهراً عدم مستور نگه داشتن جرم ارتكابی را مرجوح و نه ممنوع دانسته است؛ بنابراین روایات مشتمل بر امر به عدم بیان را باید بر استحباب و نه وجوب سکوت ناظر دانست؛ خصوصاً اینکه مقتضای اصل عدم وجوب است. * از این رو این استدلال که نفس اقرار به گناه را معصیت و مصداق اشاعه فحشا دانسته و بالتبع سکوت را واجب

* مگر آنکه همچون برخی از فقها در مواردی که اجرای حد، مستلزم اعدام مرتکب است، به حکم وجوب نفس استناد شود و اقرار به جرم را حرام دانست (خویی، [بی‌تا]، ص ۲۳۷).

بدانیم، محل مناقشه است؛ زیرا اولاً، ظاهر حال افرادی که به جرم ارتكابی خود اقرار کرده‌اند آن است که ایشان با انگیزه‌هایی چون تطهیر و پاکیزه‌کردن نفس خویش به این کار مبادرت ورزیده‌اند؛ بنابراین زدن انگ بی‌حرمتی و اشاعه فحشا بر عمل آنها صحیح نیست؛ زیرا در غیر این صورت، شهودی را هم که به ارتكاب جرم از سوی دیگران گواهی می‌دهند، باید مرتکب اشاعه فحشا دانست، در حالی که کسی چنین امری را نپذیرفته است؛ ثانیاً، در آیه شریفه ۱۹ سوره مبارکه نور، برای کسانی وعده عذاب داده شده است که اشاعه فحشا را در میان اهل ایمان دوست دارند که احراز حب به شیوع فحشا در میان اهل ایمان به مجرد اقرار به جرم نزد قاضی قابلیت قبول را ندارد.

ب) وضعیت دوم، ناظر بر حالتی است که فرد نسبت به ارتكاب یکی از جرایم دارای جنبه حق‌الله، مورد اتهام قرار می‌گیرد. در اینجا چنانچه شخص واقعاً جرم موضوع اتهام را انجام داده باشد، به نظر می‌رسد مضمول حکم حالت قبل خواهد شد و اقرار وی به جرم ارتكابی، کراهت دارد؛ ولی در صورت بی‌گناه‌بودن، چنانچه سکوت وی او را در مظان اتهام قرار دهد، باید حکم به حرمت و یا دست کم کراهت آن داد؛ زیرا در ما نحن فیه، مسئله تضييع آبروی فرد مطرح است که جلوگیری از آن، مورد اهتمام شرع انور و طبعاً واجب است. در همین جهت، برخی از فقها سکوت را در این حالت ممنوع دانسته‌اند.*

۳-۲. اثر وضعی سکوت متهم

درباره اینکه آیا می‌توان مجرد سکوت متهم را دلیل یا قرینه‌ای بر بزهکاری وی در جرایم واجد جنبه حق‌الله دانست، باید گفت چون اولاً، در جرایم واجد جنبه

* آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ مؤلف به این دو پرسش: «۱. چنانچه فردی مرتکب جرایم واجد جنبه حق‌الناس مانند قتل شده باشد، آیا واجب است خود را معرفی کرده، به جرم ارتكابی‌اش اقرار کند و یا می‌تواند سکوت اختیار کند؟ ۲. اگر به فردی اتهام ارتكاب یک جرم واجد جنبه حق‌الله را بزنند، چنانچه سکوت او موجب مظنون‌شدن افراد به وی شود، آیا لازم است که در برابر اتهام وارده، به بیان دفاعیات از خود بپردازد و یا می‌تواند سکوت کند؟»، چنین پاسخ داده‌اند: «در مورد حق‌الناس نمی‌تواند سکوت کند و باید به نحوی رضایت صاحبان خون را به دست آورد» (متن استفتائیه مؤلف در دفتر مجله موجود است).

حق الله، ادله اثبات جرم احصا شده‌اند و سکوت در عداد دلایل مزبور قرار نگرفته است، قابلیت اثبات اتهام متهم را ندارد؛ ثانیاً، به لحاظ آنکه در جرایم واجد جنبه حق الله، بنای شارع مقدس بر آن است که این جرایم در حد امکان مستور بماند و ثابت نشوند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که قاضی حق ندارد سکوت متهم در چنین جرایمی را علیه او تفسیر کند و به عنوان دلیل یا حتی قرینه‌ای بر مجرمیت وی قلمداد کند. تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند اینکه آیا می‌توان علم قاضی به ارتکاب جرم را که از سکوت متهم ناشی شده است، معتبر دانست و براساس آن حکم به محکومیت متهم داد؟

در اینجا دو فرض متصور است: اول اینکه علم قاضی فقط از سکوت متهم ناشی شود؛ دوم اینکه علم قاضی از امارات ظنی به ضمیمه سکوت متهم ناشی شود. ظاهراً با توجه به اینکه متهم اجبار به پاسخگویی ندارد، نمی‌توان علم ناشی از سکوت متهم مستقلاً یا منضمماً را معتبر دانست. به تعبیر دیگر ظاهراً می‌توان با توجه به اصل مشروعیت تحصیل دلیل، چنین علمی را معتبر ندانست، حتی در جایی که سکوت متهم به ضمیمه امارات ظنیه باعث علم قاضی شده است؛ زیرا هر دو جزء (امارات ظنیه و سکت)، به تنهایی حجیت ندارد و به تعبیر منطقی‌ها چون نتیجه تابع احسن مقدمات است و هر کدام از اجزا اعتبار شرعی ندارند، در نتیجه علم ناشی از آن نیز اعتبار ندارد؛ چنان‌که اگر علم قاضی از سه بار اقرار به زنا حاصل شود نیز اعتبار ندارد.

۳. حق سکوت متهم در جرایم واجد جنبه حق الناس

۳-۱. لزوم رعایت حق سکوت متهم از سوی مقام قضایی

در مبحث حاضر، به موضوع حق سکوت متهم در جرایمی که دارای جنبه حق الناس‌اند، پرداخته شده است؛ ولی باید توجه داشت که فقه اسلامی در بررسی موضوع مذکور میان دعاوی مربوط به حقوق الناس اعم از جزایی و غیرجزایی، به تفصیل قائل نشده است و هر دو عرصه را مشمول مقررات یکسانی قرار داده است.

هنگامی که شخصی دعوی خصوصی - خواه کیفری یا غیرکیفری - را علیه دیگری اقامه می‌کند، نحوه برخورد مدعی علیه از سه صورت خارج نیست: یا ادعای مدعی را مورد پذیرش قرار می‌دهد، یا آن را انکار می‌کند و یا در مقابل ادعای طرح شده سکوت می‌کند. فروض اول و دوم، خارج از موضوع نوشتار است؛ بنابراین از پرداختن به آن صرف نظر می‌کنیم. فقها درباره حکم حالتی که مدعی علیه بدون عذر موجه سکوت اختیار می‌کند، نظرات گوناگونی مطرح کرده‌اند:

قول اول؛ حبس مدعی علیه تا زمان پاسخگویی: بسیاری از فقها مانند شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۷، ص ۷۲۵)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۷، صص ۲۳۸ و ۳۴۲)، طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۰، ص ۵۲۵)، ابن حمزه (ابن حمزه طوسی، ۱۳۹۹، ص ۲۴۵)، محقق حلی (حلی، ۱۴۲۲، ص ۸۶)، ابن سعید حلی (ابن سعید حلی، ۱۴۰۶، ص ۵۲۴)، علامه حلی (حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۸۱)، شهید ثانی (عاملی، ۱۴۲۳، ص ۵۰۴) و ابوحنیفه نیز همین عقیده را دارند (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۸). در خصوص مبنای نظر مذکور، بیان شده است که درباره اینکه پاسخ مدعی علیه ممکن است اقرار یا انکار باشد، احتمال یکسانی داده می‌شود و از آنجا که اصل بر برائت ذمه اوست و نمی‌توان او را ناکل تلقی کرد و از سویی پاسخ‌دادن بر او واجب است، پس باید او را تا زمان دادن پاسخ، حبس کنیم؛ چون غیر از آن، امر دیگری واجب نیست (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۸ / طبرسی، ۱۴۱۰، ص ۵۲۵ / حلی، ۱۴۱۷، ص ۳۸۱).

بخشی از استدلال مذکور در ذیل قول سوم مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ ولی درباره بخش دیگر آن مبنی بر اینکه پاسخ‌دادن بر عهده مدعی علیه واجب و حق مدعی محسوب می‌شود و در نتیجه در صورت ترک آن، حبس کردن مدعی علیه مجاز می‌شود؛ باید گفت هم محتوای دلیل و هم نوع استنتاج از آن، محل بحث است؛ زیرا اینکه گفته می‌شود دادن پاسخ ادعا از ناحیه مدعی علیه واجب و حق مدعی است، مستظهر به دلیل محکمی نیست؛ چون هرچند پرداخت حق شخص ذی‌حق بر عهده مدیون واجب است، ولی موضوع بحث حاضر، پاسخ‌ندادن به ادعا و نه تأدیه حق و شخص مورد نظر فقط مدعی علیه و نه کسی که حق در ذمه او ثابت شده است، می‌باشد. چنانچه گفته شود چون احقاق حق مدعی، منوط به اظهار

پاسخ از سوی مدعی علیه است؛ بنابراین تبعاً پاسخگویی بر او واجب می‌شود. در مقابل این ایراد، می‌توان گفت مستفاد از برخی از روایات (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۳۶-۲۳۷) آن است که مدعی علیه میان سه حالت مخیر است؛ بدین شرح که یا سوگند بخورد، یا آن را به مدعی برگرداند و یا حق بر ذمه وی ثابت می‌شود. مفاد این روایت که مورد توجه برخی از فقها نیز قرار گرفته است (نراقی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۳-۲۸۴)، به خوبی حکایت از آن دارد که چنانچه مدعی علیه نه حق مورد ادعا را بپذیرد و نه حاضر به ادای سوگند و رد آن باشد، در این صورت حکم به محکومیت او داده می‌شود و با وجود این، دیگر مجاللی برای این سخن باقی نمی‌ماند که کماکان او را به پاسخ‌دادن به ادعا مکلف بدانیم تا آنگاه در صورت پاسخ، اجبار وی را تجویز کنیم. روش نتیجه‌گیری از دلیل گفته‌شده نیز جای تأمل دارد؛ زیرا بر فرض که بپذیریم پاسخ‌دادن تکلیف مدعی علیه است، مدرک محکمی که دلالت بر حکم به حبس او داشته باشد، مشاهده نمی‌شود؛ چون عمده دلیل موافقان، دو دلیل است:

دلیل نخست، اشاره فقهایمانند محقق حلی و علامه حلی به روایتی بدون ذکر مفاد آن است (حلی، ۱۴۱۵، ص ۸۶ / حلی، ۱۴۲۲، ص ۱۴۶). در این باره برخی از فقها مانند شهید ثانی در مسالک و فیض کاشانی در مفاتیح الشرائع و محقق سبزواری در کفایة الاحکام تصریح کرده‌اند که بر این روایت دست نیافته‌اند (عاملی، ۱۴۱۸، ص ۴۶۶ / کاشانی (فیض)، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۲۵۴ / سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۶۹۶). مقدس اردبیلی نیز اظهار داشته است که درباره این موضوع بر روایتی دست نیافته است؛ ولی احتمال داده که شاید منظور قائلان، روایت نبوی ﷺ با این مضمون باشد که «لی‌الواجد یحل عرضه و عقوبته»، مجازات و تعرض به آبروی مدیون توانگری که در پرداخت دینش تعلل و سخت‌گیری می‌کند، جایز است (اردبیلی (مقدس)، ۱۴۱۷، ص ۱۷۰).

روایت مذکور چه از جهت سند و چه از نظر دلالت بر مقصود استنادکنندگان، اشکالاتی دارد؛ زیرا این روایت که با تغییری جزئی در وسائل الشیعه نقل شده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۳۳۴)، به دلیل ارسال دارای ضعف در سند است و اینکه گفته شده است عمل اصحاب ضعف آن را جبران کرده (موسوی گلپایگانی،

۱۴۰۱، ص ۳۵۶) نیز فقط از دیدگاه کسانی که این مبنا را پذیرفته‌اند کاربرد دارد. روایت مورد استناد، از نظر دلالت، ظهور در جایی دارد که اشتغال ذمه شخص محرز گشته و طبعاً حقی به سود مدعی بر عهده او ثابت است و ضمانت اجرا برای پرداخت حق مذکور تعیین شده است و دلالت آن بر نفس عدم پاسخگویی فردی که حتی مدیون بودن وی مسلم نیست، مورد تأمل است. افزون بر این، در روایت مذکور به طور کلی از عقوبت مدیون سخن به میان آمده است، در حالی که دامنه مفهوم عقوبت، گسترده بوده، حبس فقط یکی از مصادیق آن به شمار می‌آید و معلوم نیست چرا استنادکنندگان به روایت، فقط به حبس مدعی علیه حکم کرده‌اند. برخی در توجیه این عمل بیان داشته‌اند که در نقل دیگری به جای واژه «عقوبته» از کلمه «حبسه» استفاده شده است (حسینی عاملی، ۱۴۱۸، ص ۱۵۴ / نجفی، [بی‌تا]، ج ۴۰، ص ۲۰۸) که در محدوده تتبع نگارنده منبعی برای این قول مشاهده نشد؛ ولی ممکن است منظور ایشان روایاتی باشد که امام علی^{علیه السلام} در دعوی دین، حکم به حبس شخص می‌دادند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۴۱۸). این روایات نیز ظاهراً به جایی مربوط است که بدهکاری شخص ثابت است و منصرف از موضوع مورد بحث است. همچنین، برخی از فقها اظهار داشته‌اند اینکه حضرت^{علیه السلام} شخص را زندانی کرده‌اند، افاده تخصیص ضمانت اجرا را در حبس نمی‌کند (نراقی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۲).

دلیل دوم که مورد تمسک برخی از فقها برای تقویت قول به حبس مدعی علیه تا زمان دادن پاسخ قرار گرفته است، شهرت فتوایی قول مذکور نزد فقها و حتی ادعای اجماع متأخرین درباره آن - که حتی جبران ضعف سند روایت پیش گفته را نیز می‌کند - دانسته شده است (حسینی عاملی، ۱۴۱۸، ص ۱۵۶ / طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۳۲۰). درباره این دلیل باید گفت: اولاً، نفس شهرت در فتاوی فقها پذیرش قولی را باعث نمی‌شود؛ ثانیاً اجماعی می‌تواند به عنوان دلیل مورد استناد قرار گیرد که میان قدام محقق باشد. این در حالی است که نظر فقهای چون شیخ طوسی در مبسوط و ابن‌دریس در سرائر، امکان تحقق چنین اجماعی درباره حبس مدعی علیه ساکت را منتفی می‌کند. علاوه بر این، حتی بر فرض وجود چنین اجماعی، به دلیل وجود روایات پیش گفته، این شبهه ایجاد می‌شود که چنین اجماعی مدرکی باشد؛ بنابراین حجیت آن با اشکال مواجه خواهد بود.

باید اضافه کرد که زندانی کردن مدعی علیه به تضرر هر دو طرف منجر خواهد شد؛ زیرا از یک سو مدعی دیرتر به حق خود می‌رسد که حتی ممکن است این سپری شدن زمان به از میان رفتن حقیقت بیانجامد و از سوی دیگر، طبیعی است که به مدعی علیه نیز ضرری بدون دلیل وارد می‌شود (اردبیلی (مقدس)، ۱۴۱۷، ص ۱۷۱ / فاضل اصفهانی (هندی)، ۱۴۲۴، ص ۱۰۲).

قول دوم؛ اجبار مدعی علیه به پاسخگویی از راه‌هایی غیر از حبس مانند ایراد ضرب: یکی از نظریاتی که درباره روش برخورد با مدعی علیه ساکت مطرح شده است، آن است که بدون آنکه وی را حبس کنند، ضمن ایراد ضرب، در خوار کردن او بکوشند تا پاسخ ادعا را بدهد (عاملی، ۱۴۱۸، ص ۴۶۶). ابن سعید حلی در *نزهة الناظر* معتقد است که اگر مدعی علیه نسبت به ادعای خواهان، سکوت کند و به آن اقرار نکند و منکر آن نیز نشود، تعزیر می‌شود و در خوردنی و آشامیدنی بر او تنگ می‌گیرند تا اینکه با اقرار یا انکار، پاسخ ادعا را بدهد (ابن سعید حلی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰). مقدس اردبیلی توجیه این قول را از باب امر به معروف، مطمح نظر قرار داده است (اردبیلی (مقدس)، ۱۴۱۷، ص ۱۷۰). درباره این قول باید گفت: اولاً، اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر مستلزم آن است که ما پاسخ‌دادن مدعی علیه را بر او واجب و مصداق معروف بدانیم که در صورت ترک، منکری به وقوع پیوسته باشد. حال آنکه همان‌گونه که مذکور افتاد، در وجوب پاسخگویی مدعی علیه، دلیل متقنی ارائه نشده است؛ ثانیاً، حتی بر فرض آنکه سکوت مدعی علیه را منکر بدانیم، عمل به حکم امر به معروف و نهی از منکر مستلزم رعایت ضوابط و شرایط آن است؛ بر این اساس برخی از فقها معتقدند نخست باید مدعی علیه را با ملاحظت و مدارا به پاسخ‌دادن سوق دهیم و در صورت نتیجه‌ندادن، با توسل به آزار که به تدریج بر حسب مراتب امر به معروف و نهی از منکر بر حدت آن افزوده می‌شود، وی را به پاسخگویی الزام کنیم و در صورت اصرار بر امتناع، او را زندانی کرده تا پاسخ دهد (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۳۱۷)؛ پس اینکه بخواهیم به استناد حکم امر به معروف و نهی از منکر، مجرد سکوت مدعی علیه را مجوز زدن او برای پاسخ‌دادن بدانیم، فاقد توجیه خواهد بود. علاوه بر آنچه گفته شد،

نظر مذکور درباره تعیین تکلیف حالتی که مدعی علیه به رغم تحمل ضرب، کماکان از پاسخ دادن امتناع کند، ساکت است. اگر گفته شود وی تا زمان دادن پاسخ باید مورد ضرب واقع شود، احتمال مرگ او وجود دارد که این امر نه تنها مغایر ضوابط امر به معروف و نهی از منکر خواهد بود، بلکه همان‌گونه که برخی از فقها فرموده‌اند، باعث تضرر هر دو طرف دعوا می‌شود و آن را متوجه افراد دیگری [اولیای دم و جانی] خواهد کرد (اردبیلی (مقدس)، ۱۴۱۷، ص ۱۷۱).

قول سوم؛ اعلام به مدعی علیه مبنی بر دادن پاسخ و حکم به نکول او در صورت امتناع و رد سوگند به مدعی: شیخ طوسی در مبسوط و ابن‌ادریس در سرائر، این قول را مقتضای مذهب امامیه دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۲۸، ص ۵۱۷ / ابن‌ادریس حلی، ۱۴۲۸، ص ۱۶۵). ابن‌براج نیز معتقد است: ظاهر از مذهب امامیه، پذیرش همین قول است (ابن‌براج طرابلسی، ۱۴۰۶، ص ۵۸۶). البته درباره اینکه چند مرتبه باید به مدعی علیه برای پاسخ دادن تذکر داده شود، برخی مانند ابن‌ادریس اساساً چنین امری را مورد اشاره قرار نداده‌اند؛ ولی شیخ طوسی سه مرتبه و فاضل اصفهانی یک مرتبه اعلان آن را ضروری دانسته‌اند (فاضل اصفهانی (هندی)، ۱۴۲۴، ص ۱۰۲). مخالفان این نظر معتقدند: اینکه گفته می‌شود سکوت بدون عذر موجه و از روی عناد، در حکم نکول است، قابل قبول نیست؛ زیرا همان اندازه که احتمال دارد پاسخ شخص بر اقرار دلالت داشته باشد، به همان میزان ممکن است مفید انکار باشد و از آنجا که اصل بر براءت ذمه است، محسوب کردن مدعی علیه در فرض حاضر به عنوان ناکل و رد سوگند به مدعی، به دلیل نیاز دارد که چنین دلیلی از نظر شرع در اینجا وجود ندارد (طبرسی، ۱۴۱۰، ص ۵۲۵ / حلی، ۱۴۱۷، ص ۳۸۱). در پاسخ به این ایراد گفته شده است که مدعی علیه در فرض سکوت، به طریق اولی ناکل به شمار می‌آید؛ زیرا اولاً، در جایی که مدعی علیه ادعای خواهان را انکار می‌کند، وی در حقیقت به ادعا پاسخ داده است؛ ولی فقط از سوگند امتناع کرده است، در حالی که در وضعیت سکوت مدعی، وی هم از دادن پاسخ و هم از سوگند استنکاف ورزیده است؛ ثانیاً، عناد و سماجت مدعی علیه ساکت، بیشتر و آشکارتر از منکری است که از قسم خوردن خودداری می‌کند؛ ثالثاً، در جایی که ما در فرض انکار آشکار مدعی علیه، سوگند مدعی را باعث ثبوت حق او می‌دانیم، در صورت سکوت او چون احتمال اقرار وی به حق مدعی داده می‌شود، به طریق اولی مدعی می‌تواند

با قسم خوردن، حقیقت را اثبات کند (فاضل اصفهانی (هندی)، ۱۴۲۴، ص ۱۰۲) و اینکه بیان می‌شود در مانحن فیه، دلیل شرعی مبنی بر پذیرش نکول و رد سوگند وجود ندارد، عبارت مشخص و آشکاری نیست (اردبیلی (مقدس)، ۱۴۱۷، ص ۱۷۲)؛ زیرا باید توجه داشت که درباره مسئله سوگند، در اخبار صحیح وارده ذکری از اینکه «الیمین علی من انکر» نیامده است تا گفته شود چون بر شخص ساکت عنوان منکر صدق نمی‌کند، پس حکم به نکول و رد سوگند درباره وی فاقد دلیل شرعی است، بلکه با توجه به عبارت «البینه علی من ادعی والیمین علی من ادعی علیه» در روایات (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۳۳)، حکم سوگند متوجه مدعی علیه شده است که این عنوان شامل مدعی علیه ساکت نیز می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰، ص ۲۰۸).

قول چهارم؛ تخیر در حبس تا زمان پاسخگویی یا حکم به نکول: شهید اول و شیخ بهایی (عاملی، ۱۳۶۸، ص ۵۱ / عاملی، [بی تا]، ص ۳۶۲) این نظر را پذیرفته‌اند و علی بن ملال جزایری نیز ضمن قبول آن، اختیار ایراد ضرب را به آن افزوده است (نجفی، [بی تا]، ج ۴۰، ص ۲۰۸). از مطالبی که در تشریح اقوال پیشین بیان شد، بطلان قول اخیر نیز به خوبی مشخص می‌شود.

مداقه در آرای پیش گفته نشان می‌دهد که در واقع اقوال اول، دوم و چهارم، امکان اجبار مدعی علیه ساکت را به دادن پاسخ در دعاوی واجد جنبه حق الناس پذیرفته‌اند. در مقابل، قول سوم با سلب اختیار از قاضی برای الزام مدعی علیه به پاسخگویی، فقط امکان رد سوگند را به مدعی مورد توجه قرار داده است* که این امر به معنای به رسمیت شناختن حق سکوت برای مدعی علیه است؛ همان گونه که مشاهده شد، موضع اخیر از اتقان و صلابت بیشتری برخوردار است.**

* البته درباره آن دسته از جرایم علیه اشخاص که به وسیله قسامه اثبات می‌شوند، موضوع سوگند و رد آن به طرف دیگر دعوا مشمول مقررات خاص است که باید حسب آن عمل شود.
** برخی از فقها تصریح کرده‌اند که در دعاوی فاقد جنبه مالی، چنانچه مدعی علیه سوگند یاد نکند، قسم به مدعی رد نمی‌شود، بلکه اثبات آنها به شاهد نیاز دارد (طوسی، ۱۴۲۸، ص ۵۷۷ / حلّی، ۱۴۲۲، ص ۱۸۲)، به گونه‌ای که حتی عده‌ای آشکارا بیان کرده‌اند که در همه مجازات‌های حدی یا تعزیری، راه‌های اثبات جرم در بینه و اقرار منحصر بوده، سوگند از آن خارج است (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ص ۲۵)؛ با این حال، چون بررسی این موضوع خارج از چهارچوب نوشتار است، از پرداختن به آن خودداری می‌کنیم.

۲-۳. حکم تکلیفی متهم درباره سکوت

درباره اینکه سکوت متهم در جرایم واجد جنبه حق‌الناس، مشمول کدام حکم تکلیفی است، می‌توان به روایتی اشاره کرد که وفق آن عیسی‌ضریح از امام صادق علیه السلام حکم توبه کسی که دیگری را کشته است و ترس از قصاص توسط اولیای دم دارد را می‌پرسد؟ حضرت علیه السلام در پاسخ دستور به دادن دیه به آنها می‌کنند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۳۳). مطابق روایت مزبور، می‌توان وجوب یا دست کم جواز سکوت متهم را استنباط کرد. با وجود این، علامه مجلسی روایت مزبور را ضعیف دانسته است و دلالت روایت را مبنی بر اینکه لزومی ندارد مجرم به قتل ارتكابی اقرار کند و خود را برای اِعمال قصاص در اختیار اولیای دم قرار دهد، بلکه فقط باید دیه را به آنها برساند، از این جهت که اختیار انتخاب قصاص یا دیه در دست ورثه مقتول است، مخالف قول مشهور فقها دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۱۵). بر این اساس، برخی از فقها در پاسخ به این پرسش که «چنانچه فردی مرتکب جرایم واجد جنبه حق‌الناس مانند قتل شده باشد، آیا واجب است خود را معرفی کرده، به جرم ارتكابی‌اش اقرار کند و یا می‌تواند سکوت اختیار کند؟»، چنین پاسخ داده‌اند که «درباره حق‌الناس نمی‌تواند سکوت کند و باید به نحوی رضایت صاحبان خون را به دست آورد».

۳-۳. اثر وضعی سکوت متهم

اینکه آیا می‌توان در جرایم واجد جنبه حق‌الناس، سکوت متهم را به عنوان دلیلی بر بزهکاری وی قلمداد کرد، باید پاسخ منفی داد؛ زیرا اولاً، ادله اثبات دعوا در آیین دادرسی اسلام به قید احصا بیان شده است و سکوت متهم (مدعی‌علیه) در زمره ادله مزبور معرفی نشده است؛ ثانیاً، از آنچه بیان شد مشخص می‌شود که از نظر فقهی در دعاوی واجد جنبه حق‌الناس، حتی درباره آن دسته از دعاوی هم که صبغه کیفری ندارند، در فرض سکوت، آنچه باعث اثبات ادعای مدعی خواهد شد، اتیان سوگند از جانب وی و نه مجرد سکوت متهم (مدعی‌علیه) است؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که امکان آن وجود ندارد که برای سکوت به عنوان دلیل اثبات دعوا حجیت قائل شویم.

نتیجه

از تحقیق در آثار گرانبهای فقهی می‌توان استفاده کرد که حقوق اسلامی درباره جرایم دارای جنبه حق‌الله، به استناد دلایلی مانند اصل ممنوعیت اجبار مسلم به بیان، اصل حرمت تجسس، قاعده درأ و برخی از روایات وارده برای متهم حق سکوت را به رسمیت می‌شناسد و حتی اعلام این حق به متهم را می‌توان گامی مؤثر برای تحقق سیاست‌های کیفری در مقابل جرایم مزبور به شمار آورد. درباره جرایم دارای جنبه حق‌الناس، فقها دو نگرش کلی دارند: برخی به اجبار وی به دادن پاسخ از راه‌هایی مانند حبس یا ایراد ضرب و ایجاد برخی تضییقات قائل شده‌اند و به اعتقاد دیگران، قاضی بدون آنکه حق الزام مدعی‌علیه را به پاسخگویی داشته باشد، فقط می‌تواند با رد سوگند به مدعی، تکلیف پرونده را مشخص سازد که در این فرض، چنانچه مدعی بر صحت خواسته خود سوگند یاد کند، رأی به نفع وی صادر می‌شود، وگرنه به بی‌حقی محکوم خواهد شد. در مقام ارزیابی دو موضع مزبور، مشخص شد که قول مبنی بر اجبار مدعی‌علیه به دادن پاسخ، از دلایل محکمی برخوردار نیست و نظر مقابل که در واقع برای مدعی‌علیه حق سکوت را پذیرفته است، از مبانی متقنی بهره می‌جوید.

منابع

١. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز؛ المهذب؛ ج ٢، [بی چا]، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٦ق.
٢. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی؛ الوسيلة الى نيل الفضيلة؛ [بی چا]، نجف اشرف: جمعية منتدی النشر، ١٣٩٩م.
٣. ابن سعید حلّی، یحیی؛ الجامع للشرائع؛ ج ٢، بیروت: دارالاضواء، ١٤٠٦ق.
٤. —؛ نزهة الناظر فی جمع بین الاشباه والنظائر؛ ج ١، نجف اشرف: مطبعة الآداب، ١٣٨٦.
٥. آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری؛ ج ٥، چ ١، تهران: انتشارات مجد، ١٣٨٤.
٦. اردبیلی (مقدس)، مولی احمد؛ مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان؛ ج ١٢، چ ٢، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٧ق.
٧. آشوری، محمد؛ عدالت کیفری؛ چ ١، تهران: کتابخانه گنج دانش، ١٣٧٦.
٨. آملی، میرزا هاشم؛ المعالم المأثورة؛ ج ٣، چ ١، قم: مؤلف الكتاب، ١٤٠٦ق.
٩. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ ج ٨، چ ١، بیروت: دارالقلم، ١٤٠٧ق.
١٠. تبریزی، میرزا جواد؛ اسس الحدود والتعزیرات؛ ج ١، [بی جا]: [بی نا]، ١٤١٧ق.
١١. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة؛ ج ١٨ و ٢٧ و ٢٨ و ٢٩، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ١٤٠٩ق.
١٢. حسینی شبّر، سید علی؛ العمل الأبقی فی شرح العروة الوثقی؛ ج ١، چ ١، نجف: مطبعة النجف، ١٣٨٣.
١٣. حسینی عاملی، سید محمد جواد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامه؛ ج ٢٠، چ ١، بیروت: دار التراث، ١٤١٨ق.

١٤. حكيم، سيدمحسن؛ مستمسك العروة الوثقى؛ ج ٢٠، چ ١، قم: مؤسسه دارالتفسير، ١٤١٦ق.
١٥. حلى، ابى جعفر محمد بن ادريس؛ السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى؛ ج ٢، چ ٥، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٢٨ق.
١٦. حلى، حسن بن يوسف (علامه)؛ تبصرة المتعلمين فى احكام الدين؛ چ ١، تهران: مؤسسة الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامى، ١٤١١ق.
١٧. —؛ تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الامامية؛ ج ٥، چ ١، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤٢٢ق.
١٨. —؛ مختلف الشيعة فى احكام الشريعة؛ ج ٨، چ ١، قم: مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٧ق.
١٩. حلى، نجم الدين جعفر بن حسن (محقق)؛ شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ ج ٤، چ ١، قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٥ق.
٢٠. خويى، سيد ابوالقاسم؛ التنقيح فى شرح العروة الوثقى، ج ٤، [بى چا]، [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٢١. —؛ مبانى تكملة المنهاج؛ ج ٤١، [بى چا]، قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخويى، ١٤٢٢ق.
٢٢. ساريخانى، عادل؛ جاسوسى و خيانت به كشور؛ چ ١، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٨.
٢٣. سبزوارى، سيد عبدالاعلى؛ مهذب الاحكام فى بيان الحلال والحرام؛ ج ٢٧، چ ٤، [بى جا]: دفتر آيت الله سبزوارى، ١٤١٧ق.
٢٤. سبزوارى، محمد باقر (محقق)؛ كفاية الفقه؛ ج ٢، چ ١، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٢٣ق.
٢٥. طباطبايى، سيد على؛ الشرح الصغير فى شرح المختصر النافع؛ ج ٣، چ ١، قم: مكتبة آيت الله المرعشى، ١٤٠٩ق.
٢٦. —؛ رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل؛ ج ٩ و ١٠، چ ١، بيروت: دارالهادى، ١٤١٢ق.

٢٧. طبرسی، فضل بن حسن؛ المؤلف من المختلف بين ائمة السلف، ج ٢، ج ١، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤١٠ق.
٢٨. طوسی، محمد بن حسن؛ الخلاف؛ ج ٦، ج ١، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٧ق.
٢٩. —؛ المبسوط فی فقه الاماميه؛ ج ٥، ج ١، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٢٨ق.
٣٠. طوسی، محمد بن حسن؛ النهاية فی مجرد الفقه والفتاوى؛ [بی جا]، قم: انتشارات قدس محمدی، [بی تا].
٣١. عاملی، بهاء الدین (شیخ بهایی)؛ جامع عباسی؛ [بی جا]، تهران: انتشارات فراهانی، [بی تا].
٣٢. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)؛ الروضة البهية فی شرح اللمعة- الدمشقيه؛ ج ١، ج ١، قم: مؤسسه گنج عرفان، ١٤٢٣ق.
٣٣. —؛ مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام؛ ج ١٣، ج ١، قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٨ق.
٣٤. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)؛ اللمعة الدمشقيه؛ ج ٢، قم: دار الفکر، ١٣٦٨.
٣٥. فاضل اصفهانی (هندي)، محمد بن حسن؛ كشف اللثام عن قواعد الاحكام؛ ج ١٠، ج ١، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٢٤ق.
٣٦. فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصيل الشريعة- فی شرح تحرير الوسيله (القضاء والشهادات)؛ ج ١، قم: مرکز فقه الائمة الاطهار، ١٤٢٠ق.
٣٧. کاشانی (فیض)، محمد محسن؛ مفاتيح الشرائع؛ ج ٢ و ٣، [بی جا]، [بی جا]: مجمع الذخائر الاسلاميه، ١٤٠١ق.
٣٨. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب؛ الفروع من الکافی؛ ج ٧، ج ٣، تهران: دارالکتب الاسلاميه، ١٣٦٧.
٣٩. گلدوست جویباری، رجب؛ کلیات آیین دادرسی کیفری؛ ج ١، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ١٣٨٦.
٤٠. مجلسی، محمد باقر (علامه)؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ ج ٢٤، ج ٢، تهران: دارالکتب الاسلاميه، ١٤٠٤ق.
٤١. مفید، محمد بن نعمان، المقنعة؛ ج ٤، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٧ق.

۴۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ انوارالفقاهة (كتاب الحدود والتعزيرات)؛ ج ۱، چ ۱، قم: مدرسة الامام على بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۴۳. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا؛ الدرالمضود فی احکام الحدود؛ ج ۱، چ ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۲ ق.
۴۴. —؛ کتاب القضاء؛ ج ۱، [بی چا]، [بی جا]: [بی نا]، ۱۴۰۱ ق.
۴۵. فیض الاسلام، سیدعلینقی؛ نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی؛ چ ۴، قم: طلوع مهر، ۱۳۸۵.
۴۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ ج ۴۰ و ۴۱، چ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۴۷. نراقی، احمد بن محمد؛ مستند الشیعة فی احکام الشریعة؛ ج ۱۷، چ ۱، مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۹ ق.
۴۸. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۹، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۷ ق.
51. Hocking, Ann; **Barbara and Leigh Manville, Laura**; What of the Right to Silence: Still Supporting the Presumption of Innocence, or a Growing Legal Fiction?; Macquarie Law Journal; vol. 1, No. 1, 2001.
52. Bentham, Jeremy; **A Treatise on Judicial Evidence**; London, 1825.
53. Duff, Antony and Farmer, Lindsay and Marshall, Sandra and Tadros, Victor; **The Trial on Trial**; Vol. 3, Hart Publishing; Portland, 2007.
54. Gordon, Richard and Ward, Tim; **Judicial Review and the Human Rights Act**; Cavendish Publishing; London, 2000.
55. Heaney v Ireland (1994) cited in: <http://www.citizensinformation.ie>.

56. Jagrup Singh v Her Majesty the Queen (2007) cited in:
<http://csc.lexum.org/en>.
57. Jayawickrama, Nihal; **The Judicial Application of Human Rights Law**; Cambridge University Press, Cambridge; First Published, 2002.
58. Mensah, Barbara; **European Human Rights Case Summaries 1960-2000**; Cavendish Publishing; London, 2002.
59. Palmer, Andrew; **Principles of Evidence**; Cavendish Publishing; Australia, 2001.
60. Rao, Jagannadha; **Law Commission of India: Report on Article 20(3) of the Constitution of India and the Right to Silence**; New Delhi, 2002.
61. Roberts, Paul and Redmayne, Mike; **Innovations in Evidence and Proof**; Hart Publishing; Portland, 2007.